

فصل‌نامه تحقیقات تعلیمی و غنایی زبان و ادب فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی - واحد بوشهر

شماره پیاپی: نوزدهم - بهار ۱۳۹۳

از صفحه ۵۹ تا ۷۸

بازتاب تعلیم نام‌ها و معانی قرآن در مثنوی*

امیدوار مالملی

استادیار زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ایذه - ایران

چکیده

مقاله حاضر با هدف "بازتاب تعلیم نام‌ها و معانی قرآن در مثنوی" است. مثنوی مولوی، شعر تعلیمی است. با مطالعه اخبار مسلمانان و دیرینه‌ی تاریخی آنان معلوم می‌گردد که آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر راه‌گشای آنان در تمام شؤون و ادوار زندگی بوده است. بدین سبب بود که صحابه و تابعین برای نهادینه کردن آداب و سنن، قوانین و احکام الهی به حفظ و نگهداری کلام وحی و گفتار آن حضرت در حد یک واجب دینی می‌پرداختند، تا بتوانند با توسل به این دو به سر منزل مقصود، نایل آیند و در نهایت علم قرائت و تفسیر قرآن و حدیث به عنوان علوم مقدس جهت هدایت انسان‌ها در آمدند و درایت و معرفت بزرگان، به ویژه در حوزه‌ی دین، به وسیله‌ی فقها، متکلمین و مفسرین برای بیان عقاید مورد تعلیم و تربیت قرار گرفت و موج عرفان و تصوف نیز که وارد حوزه‌ی زبان و ادب فارسی شد، آن را زیور بلاغت و چاشنی کلام گویندگان قرار داد و در بین سخنوران ایرانی کسی که بهتر از همه از عهده‌ی این تعالیم معرفتی بر آمده جلال الدین محمد بلخی (متوفی ۶۷۲) است.

کلید واژه‌ها: شعر تعلیمی، معانی، قرآن، مثنوی مولوی.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۲۳

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۶

mik_1391@yahoo.com

پست الکترونیک نویسنده مسؤول:

مقدمه

اسلام، دین تعلیم و تربیت است و قرآن، نام کتاب آسمانی است، که آیاتش بر محمد بن عبدالله (ص) پیامبر اسلام به صورت وحی نازل شد و مبانی معرفتی‌اش توسط آن حضرت به مردم تعلیم داده شد و آن کتاب دینی کلّیه‌ی فرق اسلامی است و شامل ۱۱۴ سوره (بنا بر مشهور ۹۵ سوره‌ی مکی و ۱۹ سوره‌ی مدنی) است.

«متقدمین از مفسران، خاصه و عامه معتقدند که، خداوند قرآنی را که از برای پیامبر خود محمد مصطفی (ص) فرستاده است، دارای چهار اسم است، که مشهور و معروف است و آن چهار اسم عبارت است از: قرآن، فرقان، کتاب و ذکر و بعضی از مفسران شماره‌ی نام‌های قرآن را گوناگون یاد کرده‌اند، صاحب روح الجنان از امامیه برای قرآن چهل و دو نام یاد نموده است، صاحب مفاتیح الغیب، معروف به تفسیر کبیر، از عامه چهل نام گفته و صاحب البرهان، یعنی زرکشی، از عامه پنجاه و دو نام گفته و صاحب اتقان، از عامه گوید که ابوالمعالی غزیری، معروف به شیدله یا شیدله در کتاب البرهان خود از برای قرآن پنجاه و دو نام یاد کرده است، بر روی هم آنچه که خود جستجو کردم از برای قرآن شصت و شش نام یافتم». (ابراهیمی، ۱۳۷۹، ص ۸۶۰)

لفظ قرآن به معنی خواندن و ضمیمه نمودن و قرائت کردن، نظر افکندن و فراهم آوردن است. بعضی علما معتقدند به این علت کتاب آسمانی پیامبر (ص) قرآن نام گرفته است که جامع کلّیه‌ی علوم می‌باشد. این کتاب آسمانی دارای یکصد و چهارده سوره و شش هزار و دویست و سی و شش آیه می‌باشد، که در مدّت ۲۰ یا ۲۳ سال به تدریج بر پیامبر نازل گردید و مبانی معرفتی آن توسط ایشان به مردم تعلیم داده شد. یکی از باز تولیدهای این مبانی معرفتی، ملای روم است.

مولوی، عارف، نویسنده و متکلم بزرگ مشرق زمین، در ژرفای آراء و اندیشه‌های عرفانی و تعلیمی خود، ارادت خویش را نسبت به دین اسلام، پیامبر و کتاب آسمانی قرآن، نشان داده است. گرچه بهترین مفسر برای تعلیم آموزه‌های قرآن، قرآن است، اما مولانا هم مثنوی خود را بر محور قرآن کریم سروده است و در قالب حکایات شیرین عارفانه، قصص

و تمثیلات دلربا و احادیث و ذکر و یاد کرد اعلام و شخصیت‌ها توانسته است نردبان پایه‌ای برای معراج روح مشتاقان در نیل به ملاقات محبوب خویش ایجاد کند. او در آثار تعلیمی خویش، از جمله منظومه‌ی عرفانی مثنوی، نام‌های متعدّد قرآن کریم را تعلیم داده است. از جمله‌ی این نام‌ها می‌توان به آیت، امّ‌الکتاب، پیغام خدا، حرف بکر، ذکر، صحف، فرقان، قرآن، کتاب، کلام، مصحف، نبی و والضّحی اشاره کرد.

بازتاب تعلیم نام‌ها و معانی قرآن در مثنوی

آنچه در پی می‌آید «بازتاب تعلیم نام‌ها و معانی قرآن در مثنوی» است به شرحی که می‌خوانید. مولوی به ترتیب زیر نام‌ها و معانی متعدّد قرآن را در مثنوی معنوی به اهل معرفت تعلیم می‌دهد:

آیت:

او از این کلمه معانی زیر را اراده کرده است: الف. قرآن، که از سوی خدا برای آگاه کردن بشر آمده است:

تا پیامد آیت و آگاه کرد کان ز چشم بد رسیدت وز نبرد
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۵۰۲)

ب. نشان و علامت که از سوی حق تعالی باشد:

همچو گبران من نجویم از بتی کو بود حق یا خود از حق آیتی
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۷۶۱)

ج. مجازاً جمله‌ای از قرآن کریم و اشاره به سوره‌ی بنی اسرائیل، آیه‌ی ۸۸ است:

جَنّتان و انستان و اهل کار تو یکی آیت از این آسان بیار
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۲۴۳)

د. آیات، جمع مؤنث سالم است و آیت را به صورت آیات و در معنی نشانه‌ها ذکر نموده است:

این طیبان نو آموزند خود که بدین آیاتشان حاجت بود
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۷۹۹)

امّ الكتاب: ما در کتاب، اصل قرآن، که خداوند در سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷ و سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۹ به آن اشاره کرده است در مثنوی به ترتیب در معانی زیر آمده است: الف. قرآن مجید:

مولوی عقیده دارد، باطن‌ام الكتاب به صدها زبان رمز و راز با انسان‌ها سخن می‌گوید:
خود مگیر این معجزه چون آفتاب صد زبان بین نام او امّ الكتاب
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۲۸۷۵)

ب. لوح محفوظ، که در سوره بروج، آیه ۲۱ و ۲۲ به آن اشاره شده است:
حرف ظرف آمد در و معنی چو آب بحر معنی عنده امّ الكتاب
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۹۶)

لوح محفوظ در مثنوی به معانی زیر آمده است: ۱. منبع معرفت خداوند، که در وجود مردان کامل به ظهور می‌رسد:

منبع حکمت شود حکمت طلب فارغ آید او ز تحصیل و سبب
لوح حافظ، لوح محفوظی شود عقل او از روح محفوظی شود
(مولوی، ۱۳۶۸، ج ۶: ۱۰۶۳)

۲. لوح محفوظ، لوح غیب، آینه حقیقت نما و لوحی است که در آن همه امور عالم تا قیامت مرتسم است:

لوح محفوظ است پیشانی یار راز کونینش نماید آشکار
(مولوی، ۱۳۶۸، ج ۶: ۲۶۴۲)

۳. مولوی در بیت زیر لوح محفوظ را لوح عصمت می‌داند یعنی آنچه که نبی و انسان کامل را از لغزش و ارتکاب به گناه باز می‌دارد:

لوح محفوظ است او را پیشوا از چه محفوظ است؟ محفوظ از خطا
(مثنوی، ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۸۵۱)

۴. وی در شاهد زیر لوح محفوظ را، معادل لوح قضا و قدر آورده است:
چون ملک از لوح محفوظ آن خرد هر صباحی درس هر روزی برد
(مثنوی، ۱۳۶۸، ج ۵: ۳۱۷)

پیغام خدا:

«از نام‌های قرآن کریم است. اوامر و نواهی را گویند، که خلائق به آن عمل کنند و آن به طریق وجوب بود». (گوهرین ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۵۷) مولوی با استناد به سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۴ می‌گوید: مگر تو از پیغام خدا نشنیده‌ای که فرموده است: «خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید؟»

نه تو «لا تلقوا بأیدیکم الی تهلکه» خواندی ز پیغام خدا!
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۳۴۲۲)

حرف بکر:

از نام‌های قرآن کریم است، و حرف انعکاس ندای الهی در سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۵ است، که انسان مورد خطاب قرار می‌گیرد. مولوی در مثنوی یک جا به آن اشاره کرده و آن را معادل اصطلاح ذکر آورده است:

کرده‌ای تأویل حرف بکر را خویش را تأویل کن نه ذکر را
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۰۸۰)

حروف، در نزد مشایخ حقایق بسیطه از اعیان‌اند. (تعریفات، ص ۷۶) قرآن را بدین عالم فرستادند، در کسوت حروف، در هر حرفی هزار هزار غمزه‌ی جان ربا تعبیه کردند. (گوهرین ۱۳۶۸، ص ۱۹۱) در مثنوی، حرف راندن، به معنی سخن گفتن، حرف زدن و بحث کردن باشد:

وانگهانی آن امیران را بخواند یک به یک تنهابه هر یک حرف راند
(مولوی ۱۳۶۸، ج: ۱، ۶۵۰:۶)

مولوی «حرف بیرون ز پوست» را معادل سخن صریح و نقطه‌ی مقابل حروف مقطعه و رمز و راز گونه استعمال کرده است:

چون جهانی شبهت و اشکال جوست حرف می‌رانیم ما بیرون ز پوست
(مولوی ۱۳۶۸، ج: ۵، ۲۱۴۲:۲۱۴۲)

بحث حروف از دیر باز بین صوفیه مطرح بوده و علت پیدایش مذهب حروفیه شده است، مولوی از اصطلاح حرف، واژگان «حرف گو»، «حرف نوش» و «حرف‌ها» را تولید و تکثیر کرده است:

حرف گو و حرف نوش و حرف‌ها هر سه جان گردند اندر انتها
(مولوی ۱۳۶۸، ج: ۶، ۷۲:۷۲)

شاعر در بیت زیر از «حروف گشته مات» یعنی حروفی که به سبب پیوستگی حرفی به حرف دیگر محذوف شود، یاد کرده است:

همچنین جمله حروف گشته مات وقت حذف حرف از بهر صلات
(مولوی ۱۳۶۸، ج: ۶، ۲۲۴۰:۲۲۴۰)

ذکر:

در لغت یعنی یاد کردن و یاد آوردن و یکی از نام‌های قرآن مجید است، در اصطلاح عرفا، مواظبت بر عمل را گویند، مولوی ضمن اشاره به سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۲ از «ذکر اجل» یاد کرده است:

بهر این فرمود حق عزوجل سوره الانعام در ذکر اجل
(مولوی ۱۳۶۸، ج: ۱، ۲۵۹۴:۲۵۹۴)

کلمه‌ی ذکر در ابیات زیر مأخوذ است از سوره‌ی حجر، آیات ۶ و ۹ در قرآن کریم:
کرده‌ای تاویل حرف بکر را خویش را تاویل کن نی ذکر را
بر هوا تاویل قرآن می‌کنی پست و کژ شد از تو معنی سنی
(مولوی ۱۳۶۸، ج: ۱، ۱۰۸۰:۱۰۸۰)

صحف: قرآن کریم باشد، مولوی در تبیین این اصطلاح می‌گوید:

«امرهم شوری» بخوان اندر صحف یار را باش و مگوش از ناز: اف
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۱۵۹۰)

شاعر این کلمه را در معانی دیگر نیز استعمال کرده است، از جمله: الف. صحف، جمع صحیفه، جمع صحاف: کاغذها، نامه‌ها و نوشته‌ها:

ور بخوانی صد صحف بی سکتی ای بی قدر یادت نماند نکته ای
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۱۹۳۱)

ب. صحف، مجلدات، کتاب‌ها و دفترها:

شش جهت را نور ده زین شش صحف کی یطوف حوله من لم یطف
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۴)

فرقان:

از نام‌های قرآن کریم است. خداوند در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵، آل عمران، آیه‌ی ۴ و انفال، آیه‌ی ۱ به آن اشاره دارد. این اصطلاح در مثنوی مولانا در معانی زیر به کار رفته است: الف. آنچه بدان فرق کنند میان حقّ و باطل. (منتهی الارب):

نور هر گوهر کز و تابان شدی حقّ و باطل را ازو فرقان شدی
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۸۵۲)

ب. قرآن کریم. (منتهی الارب) نام قرآن مجید، از آنجا که فرق گذارنده‌ی بین حقّ و باطل است و این نام در خود آن کتاب الهی به همین معنی آمده است. (گوه‌رین ۱۳۶۲، ج ۷، ص ۹۲)

نور فرقان فرق کردی بهر ما ذره ذره حقّ و باطل را جدا
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۸۵۳)

قرآن:

نام کتاب آسمانی است، که آیاتش بر محمد بن عبدالله (ص)، پیامبر اسلام، به صورت وحی نازل شد و آن کتاب دینی کلیه‌ی فرق اسلامی است و شامل ۱۱۴ سوره (بنا بر مشهور

۹۵ سوره‌ی مکی و ۱۹ سوره‌ی مدنی) است. مولوی این نام مبارک را چنین توصیف فرموده است:

قرآن، کلام خدا از زبان پیامبر (ص) است:

گر چه قرآن از لب پیغمبرست هر که گوید حق نگفت، او کافر است
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۲۱۲۲)

مولوی با الگو گرفتن از سوره‌ی رحمن، آیات ۱ و ۲ می‌گوید: خداوند بخشاینده به حضرت محمد مصطفی (ص) قرآن را یاد داده است:

مصطفایی کو که جسمش جان بود تا که رحمن، علم القرآن بود
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۵۹۳)

قرآن، در بیان قدرت الهی و عزت پیامبر (ص) است:

جمله قرآن هست در قطع سبب عزّ درویش و هلاک بولهب
(مولوی، ۱۳۶۸، ج ۳: ۲۵۲۰)

سراسر قرآن، اثبات مشیت الهی و نفی اسباب ظاهری است:

همچنین ز آغاز قرآن تا تمام رفض اسباب است و علت و السلام
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۲۵۲۵)

او قرآن را محک و معیار بین عقل و وهم دانسته و می‌گوید:

این محک قرآن و حال انبیا چون محک مر قلب را گوید بیا
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۲۳۰۴)

مولوی با الگوپذیری از حدیثی عقیده دارد، حکمت قرآن، گم‌شده‌ی مؤمن است و هر کس گم‌شده‌ی خود را می‌شناسد:

حکمت قرآن چو ضالّه‌ی مؤمن است هر کسی در ضالّه‌ی خود موقن است
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۹۱۰)

همه‌ی قرآن امر و نهی و وعده و وعید است:

جمله‌ی قرآن امر و نهی است و وعید امر کردن سنگِ مرمر را که دید؟
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۳۰۲۶)

آن که در برابر قرآن قربان و پست گردد، روحش چون قرآن پاک می‌شود:
پیش قرآن گشت قربانی و پست تا که عین روح او قرآن شد دست
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۳۱۲۹)

تورات و انجیل و زبور گواه صدق قرآن می‌باشند:
نه که هم تورات و انجیل و زبور شد گواه صدق قرآن؟ ای شکور!
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۲۵۳۹)

مولوی در بیان «نواختن سلطان ایاز را» ضمن اشاره به سوره‌ی برات، آیه‌ی ۱۰۸ و نور، آیه‌ی ۳۷ به اولیاءالله در قرآن اشاره دارد:

حق کرا خواندست در قرآن رجال؟ کی بود این جسم را آنجا مجال؟
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۳۷۱۲)

عام و خاص نام حضرت نوح (ع) را در قرآن می‌خوانند و داستان‌هایش را شیوا بیان می‌دارند:

نام او خوانند در قرآن، صریح قصه‌اش گویند از ماضی، فصیح
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۳۶۴۵)

وی در تأیید سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۴۶ در قرآن به بی‌فایده بودن مکر ستم‌کاران اشاره دارد:

هین! بخوان قرآن بین سحر حلال سرنگونی مکرهای کالجبال
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۴۵۱)

شاعر در بیان «قصه‌ی منافقان و مسجد ضرار ساختن ایشان» به آیات ۱۱۰-۱۰۷ از سوره‌ی توبه در قرآن اشاره کرده است:

یک مثال دیگر اندر کثروی شاید، ار از نقل قرآن بشنوی
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۸۲۵)

قرآن برای ما مثل عصای موسی در برابر جادوگران و کافران است:

هست قرآن مر تو را همچون عصا
کفرها را در کشد چون ازدها
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۲۰۹)

انس با قرآن، انس با انبیاء و اولیاست:

چون که در قرآن حق بگریختی
با روان انبیاء آمیختی
قرآن، زبان حال انبیاست:

هست قرآن حال‌های انبیاء
ماهیانِ بحرِ پاکِ کبریا
قرآن، سند تأیید نبوت است:
ور بخوانی و نه ای قرآن پذیر
انبیاء و اولیاء رادیده گیر
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۵۳۹-۱۵۳۷)

فریاد قرآن کریم، تا روز قیامت، رهایی انسان‌ها از جهالت است:

تا قیامت می‌زند قرآن ندی ای گروهی جهل را گشته فدی!
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۲۸۴)

بهترین مفسر برای تعلیم آموزه‌های قرآن، قرآن است:

معنی قرآن ز قرآن پرس و بس
وز کسی کاتش زدست اندر هوس
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۳۱۲۸)

تفسیر همه‌ی اجزای عالم در قرآن وجود دارد:

تو ز قرآن باز خوان تفسیر بیت
گفت ایزد «ما رمیتَ إذ رمیتَ»
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۶۱۵)

حروف و کلمات قرآن، در ورای ظاهر خود، دارای باطن‌های متعدّد می‌باشد:

حرف قرآن را بدان که ظاهری است
زیر ظاهر، باطنی بس قاهری است
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۲۴۴)

ظاهر قرآن مثل جسم آدمی و باطن قرآن به سان روحش نهان است:

ظاهر قرآن چو شخص آدمی است
که نقوشش ظاهر و جاننش خفی است
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۲۴۸)

مولوی با توسل به یک حدیث (فروزانفر ۱۳۶۱، ص ۸۳) به ابعاد ظاهری و باطنی قرآن اشاره نموده، مبنی بر اینکه قرآن کریم، از حیث معنی دارای هفت بطن است، که همگان از آن غذای روحی می‌گیرند:

همچو قرآن، که به معنی هفت پوست خاص را و عام را مَطْعَم دروست
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۸۹۷)

حافظ ظاهر قرآن، برتر از کسی است که از آن چیزی نمی‌داند:

باز صندوقی پر از قرآن به است زانکه صندوقی بود خالی به دست
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۳۹۸)

مولوی علم کتیب را ظاهر و اوراق قرآن کریم اراده کرده و می‌گوید:

چند دزدی عشر از علم کتیب تا شود رویت ملون همچو سیب؟
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۱۲۸۱)

شاعر می‌گوید: ابلیس وار فقط به ظاهر قرآن ننگرید:

توز قرآن ای پسر ظاهر مبین دیو، آدم را نبیند جز که طین
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۲۴۷)

تأویل قرآن براساس هوای نفس، کج روی را به دنبال دارد:

بر هوا تأویل قرآن می‌کنی پست و کژ شد از تو معنی سنی
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۰۸۱)

درک گمراهان از قرآن، فقط در حد ظاهر آن می‌باشد:

که ز قرآن گر نبیند غیر قال این عجب نبود ز اصحاب ضلال
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۲۳۰)

شاعر با الهام از سوره‌ی انعام / ۲۵، انفال / ۳۱، نحل / ۲۴، مومنون / ۸۳، فرقان / ۵، نمل / ۶۸، احقاف / ۱۷، قلم / ۵ و مطففین / ۱۳، کج اندیشی‌های اقوام پیشین درباره‌ی قرآن را دلیل بر نفاق آنان می‌داند:

آن اساطیر اولین که گفت عاق حرف قرآن را، بُدآثار نفاق
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۱۵۰)

مولوی در این بیت، مثنوی خود را قرآن فارسی تفسیر کرده است:

ای سگ طاعن، تو عوعو می کنی طعن قرآن را برون شو می کنی
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۲۸۲)

بهره‌مندی از مظاهر مادی، قربانی شدن را در پی دارد و بهره‌مندی از مظاهر معنوی، فنافی الله را در قرآن کریم:

هر که گاه و جو خورد قربان شود هر که نور حق خورد قرآن شود
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۲۱۸۶)

کتاب:

از نام‌های قرآن است، مولوی به تلاوت آیه‌ی ۳۰ از سوره‌ی مُلک، به وسیله یک قاری در کتاب اشاره دارد:

مقری می‌خواند از روی کتاب «ماءکم غوراً» ز چشمه بندم آب
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۶۳۳)

کتاب الله، کتاب خداوند متعال و قرآن مجید باشد، مولوی به طعنه‌ی کافران به کتاب الله اشاره دارد:

چون کتاب الله بیامد هم بر آن این چنین طعنه زدند آن کافران
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۲۳۷)

کتاب، جمع مکسر کتاب، در معنی نوشته‌ها و کتاب‌ها نیز استعمال شده است:
نه کتبشان مثل کتب دیگران نه مساجدشان نه کسب مال و خان
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۱۴۰)

کلام:

مولوی این اصطلاح را در معانی زیر به کار گرفته است:
الف. قرآن کریم، سخن گفتن. مولوی در این بیت به داستان اصحاب فیل در سوره‌ی فیل اشاره دارد:

قصد کعبه ساختند از انتقام حالشان چون شد؟ فروخوان از کلام
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۹۰۴)

ب. اشاره به حدیث: أَلْسَلَامٌ قَبْلَ الْكَلَامِ وَلَا تَدْعُوا أَحَدًا إِلَى الطَّعَامِ حَتَّى يُسَلِّمَ. (فروزان فر ۱۳۶۱، ص ۱۷)

کرد خدمت مر عمر را و سلام گفت پیغمبر «سلام آنگه طعام»
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۴۲۷)

مصحف:

از نام‌های قرآن کریم است. چیزی که در آن صحیفه‌ها و رساله‌ها جمع کرده شود.
(منتخب):

هر پرت را از عزیزی و پسند حافظان در طی مصحف می نهند
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۵۳۹)

مصحف، در ابیات زیر قرآن مجید می‌باشد و مولوی در تأیید آیه ۲، از سوره‌ی منافقون و در بیان «فریفتن منافقان پیغمبر را (ص) تا به مسجد ضرار برند» می‌گوید:

هر منافق مصحفی زیر بغل سوی پیغمبر بیاورد از دغل
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۸۷۱)

و:

ای طبیعی فوق طبع این ملک بین یا بیا و محو کن از مصحف این
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۴۸۲۳)

سالکان علوم ظاهری تنها به ظاهر مصحف عنایت دارند:

سال‌ها گوید خدا آن نان خواه همچو خر مصحف کشد از بهر کاه
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۵۰۰)

مولانا در بیان «قصه‌ی خواندن شیخ ضریر مصحف را در رو و بیناشدن، وقت قرائت» می‌گوید:

دید در ایام، آن شیخ فقیر مصحفی در خانه‌ی پیری ضریر
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۸۳۵)

مأخذ آن، روایتی در صفحه‌ی ۱۶۹ از کتاب رساله‌ی قشیریه است با ترجمه‌ی: بینایی ابو معاویه زایل شده بود، اما هر گاه می‌خواست قرآن (مصحف) بخواند، حق، تعالی، بینایی‌اش را بدو باز می‌گردانید و چون از تلاوت قرآن فارغ می‌شد و جلد آن را فرو می‌بست، بینایی او دوباره زایل می‌شد. (فروزان فر ۱۳۶۲، ص ۱۰۶) مولوی در بیان «قصه‌ی آن حکیم که دید طاووسی را که پرّ زیبای خود را می‌کند به منقار و می‌انداخت» از مصحف یاد کرده است:

هر پرت را از عزیزِی و پسند حافظان در طیّ مصحف می‌نهند
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۵۳۹)

لازمه‌ی دست نهادن در مصحف غسل کردن است:

تا ز چونی غسل ناری تو تمام تو برین مصحف منه کفّ ای غلام!
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۱۱۹۵)

شاعر به انس و الفت امام چهارم (ع) با مصحف اشاره دارد:

مصحفی در کف چو زین العابدین خنجری پر قهر اندر آستین
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۴۰۹۱)

نفس به دست راست، تسبیح و قرآن (مصحف) گرفته، در حالی که خنجر و شمشیر در آستین نهان کرده است: (سبحانی ۱۳۷۱، ص ۲۳۷)

نفس را تسبیح و مصحف در یمین خنجرو شمشیر اندر آستین
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۲۵۵۴)

مولانا در این راستا تأکید ورزیده است که:

مصحف و سالوس او باور مکن خویش با او همسرو همسر مکن
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۲۵۵۵)

نُبی: از نام‌های قرآن کریم است و در معانی زیر استعمال شده است:

الف. قرآن مجید باشد، وقتی که بشارت فتح و پیروزی را می‌دهد:

مر ضعیفان را تو بی خصمی مدان از نُبی «ذا جاء نصرالله» خوان
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۱۳)

ب. قرآن کریم و مأخوذ از سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۳۶ است، هنگامی که اهل غفلت را مورد عتاب قرار می‌دهد:

در نُبی انذار اهل غفلتست کان همه انفاق هاشان حسرتست
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۲۳۱)

و: باز صف گوش‌ها را منصبی در سماع جان و اخبار و نُبی
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۲۰۲۰)

نُبا یا نُبء، قرآن مجید. (گوه‌رین ۱۳۶۲، ج ۹، ص ۵۴) برخی مفسرین معتقدند به اعتبار سوره‌ی النُبء، آیات ۱ و ۲ این کلمه برای قرآن کریم علم شده است:

نور از آن ماه باشد وین ضیا آن خورشید این فرو خوان از نبا
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۸)

نبا یا نُبء، به معنی آگاهی است. (متهی الارب):

زان که قدر مستمع آمد نبا بر قد خواجه برد درزی قبا
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۱۲۴۱)

مولوی اهل نفس را، که اهل کمال را مسخره کنند، نکوهش کرده و خاطر نشان می‌کند تا آیه‌ی «انسوکم» را در نُبی بخوانند:

خَلَّتُمْ سُخْرِيَّ أَهْلَ السُّمُو از نُبی بر خوان تو تا انسوگُم
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۶۷۷)

با استناد به سوره‌ی فتح، آیه‌ی ۱۷ در نُبی برای نقص بدن، گشایش و فرج آمده و بر نابینا باکی نیست:

بهر نقصان بدن آمد فرج در نُبی که «ما علی الأعمی حرج»
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۵۴۱)

شاعر در بیان «برخاستن مخالف و عداوت از میان انصار به برکات رسول (ص)» هشدار می‌دهد که حال و وضع اهل شبهه و شکوک را در سوره‌ی ق، آیه‌ی ۳۶ از نُبی بخوانیم:

حال ایشان از نُبی خوان ای حریص! «نَقَّبُوا فِيهَا» ببین، هَلْ مِنْ مَحِيص؟
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۳۷۴۰)

مولوی ضمن اشاره به سوره‌ی انفال، آیه ۳۵ می‌گوید: خداوند در نُبی، غافلان و مشرکان را تهدید فرمود و افزوده است که انفاق آنان در قیامت حسرت و اندوه به دنبال دارد:
در نُبی انذار اهل غفلت است کان همه انفاق هاشان حسرت است
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۲۳۱)

شاعر با استناد به سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۷۸، در توصیف قوم ثمود، جبرئیل را حامل نُبی از سوی خدا بر قلب پیامبر (ص) معرفی کرده است:
در نُبی آورد جبرئیل امین شرح این زانو زدن را جا ثمین
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۵۳۹)

مولوی سفارش می‌کند از نُبی بشنوید که چگونه شیطان صفتان افراد را گمراه کرده‌اند:
از نُبی بشنو ضلال رهروان که چه شان کرد آن بلیس بد روان
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۹۴۸)

مولوی با اشاره به سوره‌ی بقره، آیات ۹۳ و ۹۴ می‌گوید: خداوند در نُبی خطاب به قوم یهود فرموده است: مرگ برای راست‌گویان گنج و سود است:
در نُبی فرمود کای قوم یهود! صادقان را مرگ باشد گنج و سود
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۹۶۸)

با استناد به سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۶۱، حضرت محمد (ص) راز سخن حق - تعالی - را در نُبی در می‌یابد:

سرکشد گوش محمد در سخن کش بگوید در نُبی حق «هو اذن»
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۱۰۲)

نُبی، در سوره‌های اعراف/۱۳۱، انفال/۳۴، یونس/۵۵ از عالمان علوم دنیایی با عبارت «لایعلمون» یاد کرده است:

از پی این عاقلان ذوفنون گفت ایزد در نُبی: لا یعلمون
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۲۶۴۳)

او با آگاهی از سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۶۰ در نُبی، مبنی بر اینکه: «هر که نیکی کند، او را ده برابر عوض باشد» می‌فرماید:

هر یکی جان را ستاند ده بها از نُبی خوان: «عَشْرَةَ أَمْثَالِهَا»
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۳۸۳۶)

مولانا با استناد به سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۷ می‌گوید: از قرآن کریم بخوانید که دیو و قبیله‌ی او، پنهانی از رازهای آدمیان آگاه می‌شوند:

از نُبی بر خوان که دیو و قوم او می‌برند از حال انسی، خُفیه، بو
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۷۸۰)

وی با آگاهی از سوره‌ی هود، آیه‌ی ۴۳ و در توصیف کنعان (پسر نوح) می‌گوید: از نُبی این آیه را گوش کن که خداوند فرموده است: «امروز نگهدارنده‌ای نیست»:

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو از نُبی «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ» شنو
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۳۳۶۱)

وی می‌گوید: از نُبی بشنوید که شیطان در وعید از فقر، تو را تهدید می‌کند:
از نُبی بشنو که شیطان در وعید می‌کند تهدیدت از فقر شدید
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۶۱)

خداوند در سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۶۴، از نُبی کریم به اغوای انسان توسط شیطان اشاره کرده است:

در نُبی «شَارِكُهُمْ» فرمود حق هم در اموال و در اولاد ای شفق!
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۲۷۲)

مولوی ضمن اشاره به سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۵۱، در نُبی به دفع چشم زخم از پیامبر اسلام (ص) اشاره دارد:

که بلغزد کوه از چشم بدان «يُزْلِقُونَكَ» از نُبی بر خوان بدان
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۴۹۹)

وی با اشاره به سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۱۲ در نُبی کریم می‌گوید:
از نُبی بر خوان که شیطانان انس گشته‌اند از مسخ حق با دیو جنس
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۱۲۲۰)

مولانا با استناد به سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۱۶ از عقوبت سخت در نُبی خدا خبر می‌دهد:
تو عذاب الخزی بشنو از نُبی در چنین ننگی مکن جان را فدی
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۱۳۹۱)

شاعر ضمن اشاره به سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵۹ در نُبی کریم از عشق بین خالق و مخلوق سخن می‌گوید:

چون یَجِبُونَ بخواندی در نُبی با يُجِيبُهُمْ قرین در مطلبی
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۲۱۸۶)

وی با استناد به سوره‌ی واقعه، آیات ۱۰ و ۱۱ معتقد است صدق، یعنی جان دادن در راه خداوند و داستان مردان راستگو، از طریق سیر در نُبی قابل فهم است:

صدق جان دادن بود هین! سابقوا از نُبی بر خوان «رجال صدقوا»
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۳۸۲۰)

مولانا با اقتباس از سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۶ به نمایاندن ملکوت آسمان و زمین به ابراهیم خلیل در نُبی خدا اشاره کرده است:

تا خوشت آید مقال آن امین در نُبی که «لا أحبّ الافلین»
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۹۵)

وی در اشاره به سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۷۲، شنیدن بیان خدا را در نُبی از ما می‌خواهد:
در نُبی بشنو بیانش از خدا آیت «أشفقنّ أن یخملنّها»
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۲۰۷)

والضّحی:

الف. از نام‌های قرآن کریم باشد و در بیت زیر اشاره است به سوره‌ی الضّحی، آیه‌ی ۱۰:
پس از این فرمود حق در والضحی بانگ کم زن ای محمّد بر گدا
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۲۷۴۷)

ب. قسم به چاشتگاه و اشاره است به آیه‌ی یک از سوره‌ی الضّحی:
زان سبب فرمود یزدان والضحی والضحی نور ضمیر مصطفی
قول دیگر کاین ضحی را خواست دوست از برای آنکه این هم عکس اوست
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۲۹۵)

این اصطلاح در مثنوی مولانا به صورت «ضحی» و در معانی زیر نیز به کار رفته است:
الف. چاشتگاه و صبح:

آن چنان رویی که چون شمس ضحی است آن چنان رخ را خراشیدن خطاست
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۵۵۴)

ب. آفتاب. (لغت نامه) روشنی:
نورشان حیران این نور آمده چون ستاره زین ضحی فانی شده
(مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۳۰۷۰)

نتیجه

حاصل اینکه بهترین مفسر برای تعلیم نام‌ها و آموزه‌های قرآن، قرآن است (مولوی ۱۳۶۸، ج ۵: ۳۱۲۷). چون تفسیر تمام اجزای عالم در قرآن وجود دارد (مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۶۱۵). مولانا در تعالیم خویش عقیده دارد، اسم دلالت بر مسمی می‌کند، اصل، مسمی است و اسم‌ها حروفی هستند که ذات و صفات و افعال مسمیات را بیان می‌کنند. (ر.ک به: مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۳۴۵۴) اسم در حقیقت مبین ذات مسمی است، به اعتبار صفت آن، چون کلمه‌ی علیم و قدیر. (ر.ک به: مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۲۱۵) مسمی، اصل است و اسم عرض آن. چنان که زلیخا به علّت عشق شدید به یوسف نام هر چیز را یوسف نهاده بود. و از اسم هر چیز صفت آن را در نظر داشت. (ر.ک به: مولوی ۱۳۶۸، ج ۶: ۴۰۲۱) اسم، قالبی است برای معانی خود. از این

رو دیو هر چند خود را سلیمان نامد، سلیمانی نتواند. (ر.ک به: مولوی ۱۳۶۸، ج ۴: ۱۲۸۵) هر اسمی نمایانگر صفاتی است که در آن پنهان است و مثلاً دیو را از آن جهت خناس خواندند، که صفت خنوس در او غلبه دارد. (ر.ک به: مولوی ۱۳۶۸، ج ۳: ۴۰۵۸) اصل مسمی است و نام هر چیزی مناسب فعلیت آنی اوست. حقایق اسامی را فقط پیامبران و اولیاءالله می‌دانند. (ر.ک به: (مولوی ۱۳۶۸، ج ۱: ۱۲۳۸) در سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۰ نیز خداوند به «اسماءالحسنی» اشاره فرموده است. حاصل مطلب آن که قرآن را از آن جهت فرقان گویند که جدا کننده‌ی حق و باطل است. (ر.ک به: مولوی ۱۳۶۸، ج ۲: ۸۵۲ و ۸۵۳). لذا حروف قرآن، حقایق بسیطه‌ای از اعیان‌اند و قرآن را در کسوت حروف به این عالم فرستادند و در هر حرفی هزار هزار غمزه‌ی جان ربا تعبیه کرده‌اند، که انسان‌ها باید به تعلیم آن پردازند. زیرا حلقه‌های اتصال و پل ارتباط عارفان و سالکان برای رسیدن به عالم وحدت است.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. ابراهیمی، میر جلال (۱۳۷۹): شرح تحلیلی اعلام مثنوی، تهران: اسلامی.
۳. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷): لغت نامه، پانزده جلدی، تهران: دانشگاه تهران.
۴. رامپوری، محمد (۱۸۹۰): میلادی، غیاث اللغات، لکهنو.
۵. سبحانی، توفیق (۱۳۷۱): ترجمه و توضیح نثر و شرح مثنوی شریف، تهران: وزارت فرهنگ.
۶. صفی پور، عبدالرحیم (۱۲۹۷): منتهی الارب، چهار جلدی، تهران: بی‌تا.
۷. فروزان فر، بدیع الزمان (۱۲۶۱): احادیث مثنوی، تهران: امیر کبیر.
۸. ----- (۱۳۶۲): مأخذ قصص و تمثیلات مثنوی، تهران: امیر کبی.
۹. فؤاد عبدالباقی، محمد (۱۳۷۸): المعجم المفهرس لألفاظ القرآن الکریم، تهران: حرّ.
۱۰. گوهرین، صادق (۱۳۶۲): فرهنگ لغات مثنوی، ۹ جلد، تهران: زوار.
۱۱. ----- (۱۳۷۶): شرح اصطلاحات تصوّف، تهران: زوار.
۱۲. مالملی، امیدوار (۱۳۸۶): منظومه‌ی ولدنامه در سایه‌ی مثنوی معنوی، اهواز: کردگار.
۱۳. ----- (۱۳۸۷): سیمای پیامبراسلام در آثار مولوی، قم: پشتاز.
۱۴. معین، محمد (۱۳۷۵): فرهنگ فارسی، شش جلدی، تهران: امیر کبیر.
۱۵. مولوی (۱۳۶۸): مثنوی معنوی، تصحیح رینولد. اللین، نیکلسن، تهران: مولا.